



رابطه ولایت و مذاهب اسلامی

* حسین رجبی



* . استاد و پژوهشگر حوزه علمیه قم.

◆ چکیده

در این نوشتار به دیدگاه وهابیت و نویسندگان این فرقه درباره مذاهب اهل سنت پرداخته شده است؛ زیرا امروزه برخی چنین می‌اندیشند که وهابیت فقط با شیعه مخالف است؛ در حالی که هجمه آنان به مذاهب فقهی و کلامی اهل سنت کمتر از مذهب شیعه نیست. در این نوشتار نمونه‌هایی از هجمه علمای وهابیت علیه مذاهب اهل سنت بیان شده است. این فرقه تنها خود را اهل سنت و سایر مذاهب را اهل بدعت می‌داند.

◆ کلید واژگان: مذاهب، اهل سنت، وهابیت، سنت، بدعت

◆ مقدمه

با توجه به این که فرقه وهابیت خود را حق مطلق و سایر فرقه‌های اسلامی را اهل بدعت و خارج از اسلام می‌داند و گاه با تغییر تاکتیک و شیوه‌های تبلیغی برای جذب پیروان مذاهب اهل سنت، تنها به شیعه امامیه حمله می‌کند. این در حالی است که در تبیین معیارهای سنت و بدعت، فرقه‌های کلامی و فقهی اهل سنت را نیز اهل بدعت می‌شمرد. از این رو، مناسب است به بررسی و تحقیق جامعی درباره نگاه وهابیت به مذاهب اسلامی و نگاه علمای مذاهب به وهابیت، بپردازیم. در این نوشتار سعی می‌کنیم با استناد به منابع و کتاب‌های وهابیت، دیدگاه واقعی آنان را درباره مسلمانان و مذاهب نشان دهیم. پیش از پرداختن به اصل بحث، مذاهب و فرقه‌های اهل سنت و چگونگی پیدایش آنها را به اختصار بیان می‌کنیم.

◆ مذاهب اهل سنت

اهل سنت در تبیین مسائل نظری دین، به مذاهب و روش‌های گوناگونی تقسیم شده‌اند. اختلاف در مسائل اعتقادی و فقهی زمینه پیدایش مذاهب را پدید آورده است. از قرن چهارم به بعد چهار مذهب به صورت رسمی باقی مانده و تاکنون از آن چهار مذهب تقلید شده است: مذهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی. اهل سنت در مسائل اعتقادی به اهل حدیث، معتزله، اشاعره و ماتریدیه تقسیم شده‌اند و هر یک از این مذاهب دارای روش خاصی می‌باشند؛ چنان‌که در پاره‌ای از مسائل هم با یکدیگر اختلاف دارند که در کتاب‌های کلامی و اعتقادی تبیین شده است. البته زیر مجموعه‌های دیگری در درون مذاهب اهل سنت، خواه با انگیزه‌های فکری و اعتقادی و یا با انگیزه‌های سیاسی، به مرور به وجود آمده است؛ نظیر فرقه دیوبندی و فرقه

بریلوی‌ها در هند، مودودی‌ها در پاکستان، اخوان المسلمین و سایر گروه‌ها و فرقه‌ها که با حفظ اصول مذهب در مسائل فراوان دیگر با یکدیگر اختلاف دارند.^۱

با نگاهی به تاریخ اسلام این حقیقت روشن می‌شود که اختلاف مسلمانان از صدر تاکنون موجود بوده و این اختلافات سرچشمه‌های گوناگونی داشته که یکی از مهم‌ترین آنها اجتهادات و برداشت‌های مختلف صحابه و تابعان و سپس علما و اندیشمندان اسلامی بوده است. گرایش به رأی و ظواهر نصوص قرآن و سنت در مسائل نوظهور در هر عصری موجب شد تا طیف‌ها و گروه‌های گوناگون در برابر یکدیگر صف‌آرایی کنند. این برداشت‌ها و صف‌آرایی‌ها به مرور زمان همراه اختلافات سیاسی و حکومتی به پیدایش مذهب منتهی می‌شد. این روند همواره استمرار داشته است. از گروه دوم به اهل حدیث یاد شده است که تنها به ظواهر قرآن و احادیث استناد می‌کردند و با هرگونه بحث استدلالی و عقلی مخالف بودند. آنان علم کلام را از اساس انکار و در آنچه در قرآن و روایت وجود ندارد، توقف می‌کردند و غیر این روش را بدعت می‌شمردند. این جریان تا دوران ابوالحسن اشعری استمرار داشت و قبل از آن گروه معتزله با روش عقل‌گرایی در برابر گرایش حدیث، صف‌آرایی کرده بودند و در بُعد فقهی نیز اهل رأی در قبال اهل حدیث قرار داشتند.

در مقابل همه این گرایش‌ها، گرایش به اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود که بدون مراجعه به رأی و یا توقف، حقایق دین را بیان می‌کردند. درگیری‌ها و اختلافات اهل حدیث با اهل رأی از یک سوی و از سوی دیگر با معتزله، موجب شد تا ابوالحسن اشعری مکتب اشاعره را پایه‌گذاری کند. اشعری روش اهل حدیث

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: چگونگی شکل‌گیری مذاهب اسلامی.

را تعدیل کرد و پس از آن راه و روش استدلال و منطق عقل برای دفاع از معارف دینی مورد توجه قرار گرفت و به تدریج بیشتر علمای اهل سنت از آن پیروی کردند؛ به گونه‌ای که این مذهب رسمی شد و امروزه بیشتر اهل سنت در بُعد اعتقادی، اشعری مذهب‌اند. گرچه همزمان با ابوالحسن اشعری، ابومنصور ماتریدی نیز معارف دین را با نگاه عقلانی بررسی و معرفی کرد و برای عقل نقش فراوانی را قائل شد.

لازم است یادآوری شود در عصری که معتزله با اهل حدیث درگیر بودند، مبانی هر دو فرقه تبیین شد و چهره سرشناس اهل حدیث احمد بن حنبل بود. این روش حنبله پس از ابوالحسن اشعری به گونه‌ای تعدیل شد، اما در عین حال گروه حنبله به روش اهل حدیث پای‌بند بودند و در مقابل، اشاعره رشد نداشت. تا اینکه در قرن هشتم ابن تیمیه روش اهل حدیث را با حرکت جدید آغاز و تحولی در اهل حدیث ایجاد کرد. گرچه خود او حنبلی بود، اما با روش جدید صاحب مذهب شد و خود را به عنوان مجتهد مطلق مطرح ساخت. حرکت ابن تیمیه به گونه‌ای شروع شد که مذاهب دیگر به ویژه مذاهب کلامی و فقهی را مورد انتقاد قرار داد و آنان را اهل بدعت و اهل هوا معرفی کرد. او متکلمان را اهل بدعت و گرایش‌های تصوف و عرفان را منحرف و مخالف خود شمرد و خود و کسانی را که گرایش اهل حدیث داشتند، اهل سنت و جماعت دانست. روزگاری واژه اهل سنت در مقابل اهل عقل و عقل‌گرایان مطرح بود و در روزگار ابن تیمیه به پیروان خودشان منحصر دانستند. حرکت ابن تیمیه به شدت با اعتراض و نقد علمای مذاهب مواجه شد و افکار او را انحراف در دین اسلام دانستند. چنان‌که در تاریخ به خوبی بیان شده است و نیازی به نقل آنها نیست.

مخالفت‌ها با ابن تیمیه به گونه‌ای بود که مانع رشد افکار او شد؛ گرچه برخی از شاگردان وی مثل ابن قیم و سپس ابن کثیر افکار او را بیان کردند. در قرن دوازدهم جریان محمد بن عبدالوهاب پدید آمد. این جریان با استفاده از افکار ابن

تیمیه و هماهنگی با حکومت سعودی توانست بار دیگر در برابر مذاهب اسلامی صف‌آرایی کند و امروزه با امکانات و توانایی‌های اقتصادی و در اختیار داشتن حرمین شریفین به ترویج روش و افکار خود پردازد. این فرقه، با هجوم به مذاهب فقهی و کلامی اهل سنت، آنان را مخالف اهل سنت بلکه اهل بدعت معرفی کرد. کتاب بدعت/التعصب و کتاب‌هایی که در بحث بعد ذکر می‌شوند، بهترین شاهد بر این ادعاست. در کتاب بدعت/التعصب علیه تقلید از چهار مذهب فقهی و مردود دانستن آن سخن گفته است.

وهابیت نیز مانند فرقه‌های اشعری، ماتریدی و اهل حدیث زیر مجموعه یکی از مذاهب اهل سنت به نام حنبلی است. بیشترین پیروان مذهب احمد بن حنبل در سرزمین حجاز هستند. محمد بن عبدالوهاب پایه‌گذار وهابیت و حنبلی مذهب بود و از درون این مذهب برخاست و با روش جدید در پاره‌ای از مسائل اعتقادی مخالفت خویش را با مسلمانان دیگر ابراز کرد.

سرچشمه افکار وهابیت، احمد بن عبدالحلیم معروف به ابن تیمیه است.^۲

۲. السلفية بين اهل السنة والامامة، ص ۲۱۱.

ابن تیمیه، که در حقیقت افکار و عقاید فرقه وهابیت، از او نشئت گرفته، تحصیلات اولیه خود را در زادگاه خود حران به پایان رساند. وی پس از حمله مغول به اطراف شام همراه خانواده‌اش به دمشق آمد و در آنجا اقامت گزید. ۳۳ ساله بود که آثار انحراف‌های فکری او همچون تجسیم نمایان شد؛ به‌طوری‌که انتشار افکار باطل او در دمشق و اطراف آن غوغایی به‌پا کرد و باعث شد که بسیاری از علمای اهل سنت در برابر او موضع‌گیری و حتی او را تکفیر کنند. بسیاری دیگر از بزرگان اهل سنت بر رد او کتاب‌های حجیمی نوشتند؛ از جمله تقی‌الدین سبکی که دو کتاب به‌نام‌های *شفاء السقام فی زیارة خیر الانام و الدرّة المضيئة فی الرد علی ابن تیمیة* را نوشت. نیز ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲)، ابن شاکر کتبی (ت ۷۶۴)، ابن حجر هیثمی (م ۹۷۳)، ملاقاری حنفی (م ۱۰۱۶)، شیخ محمود کوثری مصری (م ۱۳۷۱)، یوسف بن اسماعیل بن یوسف نبهانی (م ۱۲۶۵) و حصنی دمشقی (م ۸۲۹)، که هر کدام کتابی در رد ابن تیمیه نوشتند. ©

سیر تاریخ روشن می‌کند که اهل حدیث خود را اهل سنت می‌شمردند و مخالفان خود را از مذاهب دیگر نظیر اشاعره، ماتریدیه، حنفی، مالکی، شافعی اهل بدعت می‌دانستند و امروزه نیز وهابیون فقط خود را اهل سنت و مذاهب فقهی و کلامی اهل سنت و شیعه را اهل بدعت می‌دانند. این خطری است که مذاهب و فرقه‌های اهل سنت را تهدید می‌کند، ولی متأسفانه تاکتیک و روش جدید وهابیت به گونه‌ای است که با فریب و حيله تلاش می‌کنند تا فرقه‌های اهل سنت را به خود جذب کنند. آنان در مناطق سنی‌نشین با امکانات مالی و اقتصادی، کتاب و جزوه و کارهای خیریه تلاش می‌کنند که نفوذ کنند. البته اقدامات آنان با نام وهابیت نیست، بلکه به نام فرقه‌های مورد قبول هر منطقه وارد می‌شوند و از این طریق آنان را با افکار و عقاید خود آشنا و به مرور زمان آنان را وهابی می‌کنند. گاهی از شیعه‌هراسی و با تهمت‌ها و دروغ‌ها، اهل سنت را در قبال مسلمانان شیعه قرار می‌دهند تا به اهداف خود برسند.

این حجر هیشمی که از علمای اهل سنت است، درباره ابن تیمیه می‌گوید: «خدا او را خوار و گمراه و کور و کر کرده است و پیشوایان اهل سنت و معاصرین وی از شافعی‌ها و مالکی‌ها و حنفی‌ها، بر فساد افکار و اقوال او تصریح دارند و اعتراض وی حتی عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب را نیز در بر گرفته است... سخنان ابن تیمیه فاقد ارزش است و او فردی بدعت‌گذار، گمراه، گمراه‌گر و غیر معتدل است. خداوند با او به عدالت خود رفتار کند و ما را از شر عقیده و راه و رسم وی حفظ کند» (الفتاویٰ الحدیثه، ص ۸۶).

همچنین سبکی، از محققان برجسته و معاصر ابن تیمیه، درباره او می‌گوید: «او در پوشش پیروی از کتاب و سنت، در عقاید اسلامی بدعت گذاشت و ارکان اسلام را در هم شکست. او با اتفاق مسلمانان به مخالفت برخاست و سخنی گفت که لازمه آن جسمانی بودن خدا و مرکب بودن ذات او است، تا آنجا که ازلی بودن عالم را ملتزم شد و با این سخنان حتی از ۷۳ فرقه نیز بیرون رفت» (الدرة المضيئة فی الرد علی ابن تیمیه، ص ۵).

در هر صورت امروزه تمام سعی و تلاش وهابیون این است که خود را مسلمان، و سایر فرق و مذاهب اسلامی را مخالف و اهل بدعت معرفی کنند. در اینجا نمونه‌هایی را به نقل از نویسندگان وهابی و مذاهب اهل سنت می‌آوریم:

♦ دیدگاه وهابیت درباره فرقه‌های اهل سنت

وهابیون در فتاوا و کتاب‌های خود سخنان تندی را درباره مذاهب اسلامی (شیعه، اشاعره، ماتریدیه، قادریه، نقشبندیه، کوثریه، اخوانیه و غیر آنها) به کار برده‌اند. گاهی تعبیر به اهل بدعت و مخالف اهل سنت و گاه به جهمی بودن و تعبیرهای دیگری یاد کرده‌اند که در اینجا برخی از عبارات آنان را نقل می‌کنیم:

۱. در شرح عقیده واسطیه، تألیف ابن تیمیه، آمده است: ماتریدیه و اشعریه - که از مهم‌ترین فرقه‌های کلامی اهل سنت‌اند - مخالف اهل سنت‌اند. عثیمین می‌گوید:

از سخن ابن تیمیه استفاده می‌شود که هر کس با روش آنان مخالفت کند، از اهل سنت و جماعت بیرون است. به‌طور مثال، اشاعره و ماتریدیه از اهل سنت به‌شمار نمی‌آیند؛ زیرا روش آنان مخالف پیامبر اکرم ﷺ و اصحاب است. از این رو، اشتباه می‌کنند کسانی که اهل سنت را به سه گروه سلفی، اشاعره و ماتریدیه تقسیم کرده‌اند. چگونه تمام این گروه‌ها اهل سنت‌اند، در صورتی که با یکدیگر اختلاف دارند؟ درحالی‌که غیر از حق چیزی جز ضلالت و گمراهی نیست... از این رو، امکان ندارد این گروه‌ها در حق جمع شوند؛ چنان‌که دو ضد با یکدیگر قابل جمع نیستند. پس چگونه مخالفان سنت را جزء اهل سنت بدانیم.^۳

۳. «و علم من کلام المؤلف (ابن تیمیه) انه لا يدخل فيهم (اهل السنة و الجماعة) من خالفهم في طريقتهم. فالأشاعرة مثلاً و الماتريدية لا يعدون من أهل السنة و الجماعة في هذا الباب، لأنهم مخالفون لما كان عليه النبي ﷺ و أصحابه... و لهذا يخطئ من يقول: أن أهل السنة و الجماعة»

وی در جای دیگر کتاب نیز تصریح می‌کند که اشاعره و ماتریدیه از اهل سنت نیستند^۴ و آن دو خلاف طریق سلف را رفته‌اند.^۵

با توجه به اینکه بیشتر اهل سنت را فرقه اشاعره تشکیل می‌دهد، بعد از شیعه، بیشترین هجمه علیه اشاعره بوده؛ به‌گونه‌ای که وهابیان کتاب‌های مستقلى را در رد این فرقه نوشته‌اند.

۲. ابن الحنبلى، کتابی درباره قرآن و کلام الهی به نام *الرسالة الواضحة في الرد على الأشاعرة* نوشته. نویسنده وهابی کتاب که فقط خود را اهل سنت و جماعت می‌داند، اشاعره و ماتریدیه را از اهل سنت به شمار نیاورده و هرگاه مسئله را بیان کرده، دیدگاه اشاعره، معتزله، ماتریدیه و سایر فرقه‌ها را در مقابل قول اهل سنت قرار داده؛ مثلاً گفته: اشاعره بر این عقیده‌اند و اهل سنت با آن مخالف‌اند.^۶

او همچنین نظر اشاعره را درباره قرآن مانند نظر مشرکین دانسته^۷ و آنها را اهل بدعت و مخالف قرآن و سنت معرفی کرده و گفته:

به تحقیق اشاعره به سبب بدعت‌هایشان، با صریح قرآن، سنت پیامبر،

❦ ثلاثة: سلفيون، و أشعريون و ماتريدون، فهذا خطأ، نقول: كيف يكون الجميع أهل السنة و هم مختلفون؟! فماذا بعد الحق إلّا الضلال... هذا لا يمكن إلّا إذا أمكن الجمع بين الضدين... لنتظر كيف نسى من خالف السنة أهل السنة «شرح العقيدة الواسطية، ص ۲۲».

۴. همان، ص ۴۶۳.

۵. همان.

۶. ر.ک: *الرسالة الواضحة في الرد على الأشاعرة*، ج ۱، ص ۲۰۱.

۷. «مقارنة بين قولي الأشاعرة و المشركين في كلام الله» *الرسالة الواضحة في الرد على الأشاعرة*، ج ۲، ص ۳۸۸.

عقل و اجماع ادیان الهی مثل یهود و نصارا مخالفت کرده‌اند و از کفار
قریش در تکذیب قرآن فراتر رفته‌اند.^۸

۳. عثیمین در پاسخ این سؤال که آیا تقسیم اهل سنت به گروه‌های ابن
تیمیه، اشاعره و ماتریدییه صحیح است، می‌نویسد:

اختلاف در روش این گروه‌ها بسیار روشن است و امکان ندارد که واژه
اهل سنت را بر دو روش متغایر و متضاد به کار برد. از این رو، اهل
سنت مخصوص مدرسه ابن تیمیه است، نه مدرسه اشاعره و ماتریدی،
و هر دو گروه را از اهل سنت شمردن ظلم و جمع بین ضدین است که
تحقق آن محال است.^۹

۴. محمد بن ابراهیم آل شیخ، یکی دیگر از علمای وهابی، در پاسخ اینکه
آیا اقتدای اهل سنت در نماز جماعت به امامت اشاعره جایز است، می‌گوید:
امامت مبتدع (اشاعره) جایز نیست.^{۱۰} همچنین او معتقد است کسانی که

۸. «فقد خالفت الأشاعرة ببدعتهم نص الكتاب و صريح السنة و أدلة العقول و إجماع أهل الملل من اليهود و النصارى و الزيادة على كفار قریش في تكذيب القرآن...» (الرسالة الواضحة في الرد على الاشاعرة، ج ۲، ص ۳۹۷).

۹. «و هل تقسیم اهل السنة الى قسمين: مدرسة ابن تیمیه و تلامیذه و مدرسة الأشاعرة و الماتریدییه تقسیم صحیح؟ و ما موقف المسلم من العلماء المؤولین؟ ... من المعلوم ان بین هاتین المدرستین اختلافاً بیناً فی المنهاج فیما يتعلق بأسماء الله و صفاته فالمدرسة الاولى یقرّر معلومها و جوب إبقاء النصوص على ظواهرها فیما يتعلق بأسماء الله و صفاته... و المدرسة الثانية یقرّر معلومها و جوب صرف النصوص عن ظواهرها و هذان المنهاجان متغایران تماماً... و انما المقصود بیان أن وصف (اهل السنة) لا یمکن أن یعطى لطائفتین یتغایر منھا جهما غاية التغایر... و على هذا فیتعین أن یكون وصف اهل السنة خاصاً بهم لا یشاركهم فیہ اهل المدرسة الثانية لأن الحكم بشارکتهم إیاهم جور، و جمع بین الضدین و الجور ممتنع شرعاً و الجمع بین الضدین ممتنع عقلاً» (مجموعه فتاوی و مسائل العثیمین، ج ۱، رقم ۵۰).

۱۰. «لا يجوز تقديم مبتدع اماماً فی الصلاة و ان كان نص الواقف و شرطه كما ذكرت فان فاء الله ۞

فرقه ناجیه را سه فرقه: اهل حدیث، اشاعره و ماتریدیہ دانسته‌اند، اشتباه کرده‌اند، چنان‌که سفارینی گفته است: «و هذا قول باطل، لأنهم من أهل الوعيد؛ لمخالفتهم أهل السنة. فليسوا من أهل السنة، بل هم من المبتدعة الضلال».^{۱۱}

۵. دکتر عبدالرحمن بن صالح محمود، در مقدمه کتاب خود، دو گروه را برای اسلام خطرناک دانسته: اول گروه روشنفکر و ناسیونالیسم که به اسلام اعتقادی ندارند؛ دوم پیروان متکلمین و تصوف. وی آن‌گاه فرقه‌های کلامی اشعری و صوفی را خطرناک‌تر از این گروه شمرده است. در اینجا قسمتی از گفتار این وهابی را برای آگاهی علاقه‌مندان نقل می‌کنیم:

و فی العصر الحاضر نشأت إضافة إلى الفرق و الطوائف القديمة تيارات فكرية متعددة و أخطر ما يواجه مسيرة المسلمين اليوم تياران كبيران: أحدهما تيار القوميین و العلمانیین الذین لا یرفضون الاسلام صراحة... و التيار الثانی: تيار أهل البدع من أهل الإعتزال و الکلام و التصوف... و أخطر ما يمثل هذا التيار، الأشعرية و الصوفية؛ حيث أن لهما امتداداً عريضاً فی اماکن مختلفة من العالم الإسلامی، و ساعد على ذلك امور من أهمهما:

۱. تبنی کثیر من الجامعات و المراجع العلمية للمذهب الأشعری أو الماتریدی على أنه المذهب الحق الذي يجب أن يكون ضمن مناهج التعليم.
۲. استمرار تبنی هذا المذهب من خلال دروس المشايخ فی بعض البلاد منذ قرون مضت و ربطه فی الغالب بالمذاهب الفقهية

⊕ احق و شرط الله اوثق و غير خاف عليكم حکم امامة الفاسق فكيف بالمبتدع»، (رسائل و فتاوى محمد بن ابراهيم آل الشيخ، ج ۱، ص ۶۸۵).

۱۱. اللالی البهیة فی شرح عقيدة الطحاوی، ج ۲.

المشهوره، بحيث أصبح أمراً معهوداً و طريقة مسلمة.
٣. وفرة الكتب و المراجع المخطوطة و المطبوعة التي تخدم هذا المذهب.

٤. الترابط أو الإمتزاج الذي وقع بين المذهب الصوفي و الأشعري، مما جعل الطرق الصوفية... و لكن هذه التيارات بإمكاناتها الكبيرة و جهودها المتواصلة يقابلها تيار قوى، منتشر في أنحاء العالم الاسلامي يتبنى عقيدة السلف و منهجهم في الإستدلال.

سپس می نویسد: بین مذهب سلف (اهل سنت و جماعت) و اهل بدعت و اهل هوا خلط شده است و مایه تأسف است که مذهب اشاعره در بین بسیاری از مردم مذهب اهل سنت و جماعت مشهور شده است. او در ادامه می گوید که مذهب اشاعره همواره در حال گسترش است. از این رو، در رد آن باید به کتاب های ابن تیمیه مراجعه کرد. او در پایان مقدمه می نویسد:

و لاشک أن البحوث حول کل من ابن تیمیه و جهوده العلمية المختلفة و حول الاشاعرة و اعلامهم و عقایدهم كثيرة جداً؛ كما أن لعلمائنا الأفاضل ردود متنوعة على الأشاعرة و بیان ما خالفوا فيه مذهب السلف.^{١٢}

همچنین وی از قول ابن تیمیه نقل می کند که از اشاعره نسبت به مذهب

١٢. «قلما يتصدى احد للرد على المعتزلة او الأشاعرة أو المتصوفة أو الرافضة أو غيرهم الا و يكون جل اعتماده في ذلك بعد الكتاب و السنة و اقوال السلف، على ردود و مناقشات هذا الإمام العظيم... و اخيراً فيما يلاحظ أن ردود شيخ الإسلام على كثير من الطوائف التي كانت اشد إنحرافاً من الأشاعرة؛ كالفلاسفة و غلاة الصوفية و المعتزلة» (موقف ابن تیمیه من الاشاعره، ج ١؛ نیز ر. ک: مقاله عبدالعزيز بن باز در مجله مجتمع الكويتية، ش ٩٥٨).

سلف آگاه نبودند از این رو حدیث فرقه ناجیه و سواد اعظم را بر اهل حدیث و کسانی که افکار و روش آنان را پذیرفته، حمل می‌کنند.^{۱۳}

۶. دکتر شمس‌الدین سلفی در کتاب *جهود علماء الحنفية في ابطال عقاید القبورية* درباره علمای مورد قبول اهل سنت می‌نویسد:
یک. تفتازانی و جرجانی و ماتریدی جهمی‌اند:^{۱۴}

و سایرهم کثیر من المتکلمین من الماتریدية الحنفية و الأشعرية الکلاية بسبب العکوف علی کتبهم الفلسفية، فتأثروا بعقائدهم القبورية حتی صاروا دعاة الى القبورية و الجهمية فی آن واحد: امثال: التفتازانی فیلسوف الماتریدية و القبورية (۷۹۲ق) و الجرجانی الحنفی الصوفی الخرافی الکلامی (۸۱۶ق).^{۱۵}

نویسنده در پاورقی، در معرفی ماتریدی می‌گوید: «اتباع ابی منصور الماتریدی الحنفی الجهمی».

دو. مولوی رومی، صاحب *مثنوی*، ملحد و زندیق است:
 و قد عرف هؤلاء المداحة الزنادقة بالصوفية الحلولية و الاتحادية القبورية الخرافية؛ أمثال الحلاج (۳۰۹ق) و ابن الفارض (۶۳۲ق) و ابن عربی (۶۳۸ق) و ابن سبعین (۶۶۹ق) و المولوی الرومی الحنفی

۱۳. «فأهل الحديث مرادف لأهل السنة، يقول اللالكائي: فلم نجد في كتاب الله و سنة رسوله و آثار صحابته الا الحث على الاتباع و ذم التكلف و الاختراع...» (مجموع الفتاوى، ج ۱، ص ۲۶).
 ۱۴. جهمی به پیروان جهم بن صفوان متوفای (م ۱۲۸ق) گفته می‌شود. وی شاگرد جعد بن درهم است که در اواخر دوران بنی‌امیه کشته شد. از مهم‌ترین عقاید آنان، جبرگرایی است و اینکه ایمان تنها با معرفت حاصل می‌شود (ر.ک. ملل و نحل: الفرق بین الفرق).
 ۱۵. جهود علماء الحنفية، ج ۱، ص ۲۴.

صاحب المثنوى (٦٧٢ق) و القونوى و التلمسانى (٦٩٠ق) و خواجه
نقشبند امام نقشبندية (٧٩١ق) و عبدالكريم الجيلى (٨٧٢ق) و
الجامى الحنفى شارح الكافية و الفصوص (٨٩٨ق) و الشعرانى
(٩٧٣ق) و النابلسى الحنفى (١٤٣ق).^{١٦}

سه. اكثر حنفى ها بدعت گذارند:

فاكثر القبورىة فى الحنفية لكثرة عددهم و كثرة الفرق المبتدعة فيهم و
كثرة الملوك و الامراء و القضاة القبورىة فيهم. ثم فى المالكية و
الشافعية. و نزر قليل من الحنابلة...^{١٧}

چهار. جماعت تبليغى، اخوانى هاى مصرى و مكتب زاهد كوثرى اهل بدعتاند:
و قد وصل الأمر بسبب ذلك و سكوت السلفيين المثليين الى ان
الدعوات البدعية المستوردة من الهند كالديوبندية التبليغية و من
الترك كالكوثرية الجهمية و من مصر كاخوانية السياسية و من غيرها
كالصوفية القبورىة و نحوه قد دفعت عقيدتها فى هذه البلاد الطاهرة
الى ان تأثر بها بعض اهل التوحيد فنصروها و كرهوا الرد عليها.^{١٨}

پنج. روش برخى اتباع مذاهب (حنفيه)، همانند يهود است:

لقد صدق هؤلاء العلماء الحنفية فى أن بعض المقلدين من الغلاة
الجامدين. يرفعون الأئمة فوق منزلتهم؛ كأنهم رسل و أنبياء بل
يجعلونهم أرباباً يعدونهم من دون الله بالطاعة المطلقة فيعرضون
نصوص الكتاب و السنة على أقوالهم. فما وافق قولهم قبلوه و ما

١٦. همان، ص ٢٦.

١٧. همان.

١٨. جهود علماء الحنفية، ج ١، ص ٣٠.

خالفه أولوه أو ردّوه، بل وصل ببعضهم الحال إلى حد الإعتراف بأن الحق كذا، و لكن اتباع المذهب واجب. فرد الحق بعد ما عرفه لأجل المذهب و هذا نوع من دأب اليهود. نسأل العافية. و قد وصل الغلو بالشیخ محمود الحسن الملقب عند الديوبندية بشیخ الهند و صدر المدرسين بجامعة دیوبند و أحد كبار أئمتهم...^{۱۹}.

شش. فلاسفه مشرک یونانی، رهبران بزرگ دیوبندی‌اند:^{۲۰}
«و الفلاسفة اليونانية الوثنية المشتركة من أعظم السلف للديوبندية في الاستفاضة من القبور».^{۲۱}

هفت. غزالی از اشعری‌های جهمیه، و رازی از رهبران جهمیه و معطله و غالیه‌اند: و قال راداً على خرافات الغزالي حجة إسلام الصوفية و القبورية و الأشعرية الجهمية (۵۰۵ ق) و الرازی فیلسوف الأشعرية و أحد أئمة الجهمية المعطلة المشككة الغلاة (۶۰۶ ق).^{۲۲}

در پاورقی می‌نویسد: «انظر المرجع السابق لتعرف حقيقة هذا الرازی و أمثلة من إلحاده و تخريقه و خرافاته».

هشت. اهل سنت، اهل بدعت‌اند. نویسند *جهود العلماء الحنفية*، در جای دیگر اهل سنت را اهل بدعت می‌شمرد و دلیل او آن است که آنها اهل قبور و بدعت‌اند، نه اهل سنت:

أقول: يجدر بي أن أسوق نصوص بعض القبوريين بحرفها و فصها في

۱۹. همان، ص ۱۰۷.

۲۰. مقصود از دیوبندیه، فرقه مهم مذهبی در شبه قاره هند است که اکثر اهل سنت هند و پاکستان و شرق ایران پیرو این فرقه‌اند.

۲۱. *جهود علماء الحنفية*، ج ۱، ص ۴۱۷.

۲۲. *جهود علماء الحنفية*، ج ۱، ص ۴۶۵ - ۴۶۶.

تقریر هذه الشبهة لیظهر للمسلمین تهوّرهم فی درکات البهتان و تطوّرهم:

۱. قال ابن عابدين الشامي (١٢٥٢ق) مبيناً تعريف الخوارج مدرجاً فيهم أئمة الدعوة السلفية معلقاً على قول الحصكفي (١٠٨٨ق): «... و خوارج: و هم قوم لهم منعة خرجوا عليه (أى الامام) بتأويل يرون أنه على باطل: كفر أو معصية توجب القتال بتأويلهم و يستحلون دماننا و أمواتنا و يسبون نساءنا و يكفرون أصحاب نبينا ﷺ، كما وقع فى زماننا فى أتباع ابن عبد الوهاب الذين خرجوا من نجد و تغلبوا على الحرمین و كانوا ينتحلون مذهب الحنابلة لكنهم اعتقدوا أنهم هم المسلمون و أن من خالف اعتقادهم مشركون و استباحوا بذلك قتل أهل السنة. و قتل علماءهم حتى كسر الله شوكتهم و ضرب بلادهم. و ظفر بهم عساكر المسلمين عام ثلاث و ثلاثين و مائتين».^{۲۳}

نویسنده جهود در پاورقی می نویسد: آنان که کشته شدند، اهل بدعت بودند، نه اهل سنت. پس بر اساس گفتار ابن عابدین، وهابیان، قتل اهل سنت را مباح می دانند. مقصود از اهل سنت در کلام ابن عابدین، اشاعره، ماتریدیّه، حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی است.

۷. عبدالرحمن بن محمد بن قاسم در کتاب الدرر السنیة که مشتمل بر افکار وهابیت است، اقوال بزرگان وهابی را در زمینه های مختلف بیان کرده است. او به نقل از محمد بن عبد الوهاب درباره فرقه های اهل سنت می گوید:

اصل ششم: رد شبهه ای که شیطان آن را برای کنار نهادن قرآن و سنت و پیروی از صاحبان دیدگاه های مختلف و پراکنده، ایجاد کرد و شبهه آن است که: قرآن و سنت فقط به وسیله مجتهد مطلق قابل فهم هستند،

البته مجتهد وصف شده به شرایط و ویژگی‌هایی که شاید در ابوبکر و عمر هم نتوان یافت! پس اگر انسان چنین مجتهدی نباشد، قطعاً باید از آن دو (قرآن و سنت) دوری کند و ایرادی هم در این کار نیست و کسی که خواستار هدایت از طریق آن دو (قرآن و سنت) است، او یا زندیق است و یا دیوانه، به دلیل سخت بودن فهم آن دو.^{۲۴}

۸. یکی دیگر از نویسندگان وهابی در رد اشاعره و ماتریدیه که از آنان به

عنوان فرقه مرجئه یاد می‌کنند، می‌نویسد:

گروه اشاعره مرجئی می‌گویند: کلام خداوند نفسی و قائم بالذات است و متعلق به مشیت و اراده او نیست. کلام خدا نه از مقوله حرف و نه صداست و آن مفهوم واحدی است که تعدد در آن راه ندارد. در ادامه می‌گویند: به درستی که ولیّ خدا می‌تواند با خدا صحبت کند و صدای او را بدون واسطه بشنود. در جای دیگر می‌نویسد: برای مثال، اشاعره مرجئی مذهب، برای اثبات دیده شدن خدا در آخرت به آیات قرآن و سنت استدلال می‌کنند... و ابوالحسن اشعری می‌گوید: زمانی که خداوند در قرآن نظر و وجه را کنار هم قرار داده، مقصودش نگاه با چشم بوده است؛ چنان‌که در قرآن فرموده است: «ما [به هر سو] گردانیدن رویت در آسمان را نیک می‌بینیم. پس [باش تا] تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی، برگردانیم»... پس واژه وجه را آورده... سپس اشاعره می‌گویند: خداوند در آخرت بدون صورت دیده می‌شود که لازمه آن

۲۴. «الأصل السادس: رد الشبهة التي وضعها الشيطان، في ترك القرآن والسنة واتباع الآراء والأهواء المتفرقة المختلفة، و هي أن القرآن والسنة لا يعرفهما إلا المجتهد المطلق، و المجتهد هو الموصوف بكذا وكذا و أوصافاً لعلها لا توجد تامة في أبوبكر و عمر! فإن لم يكن الإنسان كذلك، فليعرض عنهما فرضاً حتماً لاشك و لا إشكال فيه، و من طلب الهدى منهما فهو إما زنديق و إما مجنون؛ لأجل صعوبة فهمهما! فسيحان الله و بحمده كم بين الله سبحانه شرعاً و قدراً، خلقاً و امراً في رد هذه الشبهة الملعونة من وجوه شتى بلغت إلى حد الضروريات العامة» (الدرر السننية، ج ۱، ص ۱۷۴).

نفی دیدن خداوند است و در پی آن رد بر ادله‌ای که خود در ابتدا بر آن استدلال می‌کردند، در نتیجه اشاعره دچار سردرگمی و شک و تناقض در گفته‌ها و باورهای خود گردیده‌اند.^{۲۵}

او در ادامه می‌گوید:

مرجئه نصوص را گرفته‌اند در عین حال در آن اهمال می‌کنند. از طرف دیگر معتزله و خوارج عکس ایشان عمل کرده‌اند. مرجئه می‌گویند: مردم در ایمانشان بر دیگری برتری ندارند و مؤمن و فاسق آنها در ایمان مساوی‌اند. در نتیجه ایمان ملائکه، رسولان، پیامبران و همگی مردم یکی است و تفاوتی در آن نیست و کردار هر شخصی داخل در ایمان او نمی‌باشد. مرجئه در باب ایمان بر سه دیدگاه‌اند: ۱. ایمان فقط شناخت است. این دیدگاه مرجئه جهمیّه است. ۲. ایمان همانا اقرار زبانی است. این دیدگاه مرجئه کرامیه است. ۳. ایمان فقط تصدیق است. این نظر جمهور مرجئه است، برخی به این نظر کشیده شده‌اند که اقرار، شرط اجرای احکام دینی است.

او در جای دیگری از کتاب می‌گوید:

و اما توحید در دیدگاه مائریدیه، بدین معناست که خداوند متعال ذاتاً

۲۵. «الأشاعرة من المرجئة يقولون: إن كلام الله كلام نفسي قائم بالذات ليس متعلق بالمشيئة و الإرادة و على أنه ليس بحرف و لاصوت و أنه معنى واحد لا يتعدد. ثم يقولون: إن الولي يستطيع أن يكلم الله و يسمع منه بدون واسطه». در جای دیگر می‌نویسد: «و من الأمثلة أن الأشاعرة من المرجئة تستدل على إثبات رؤية الله في الآخرة بأدلة من القرآن و السنة... و يقول أبو الحسن الأشعري: و لما قرب الله النظر بذكر الوجه، أراد نظر العينين اللتين في الوجه؛ كما قال تعالى: ﴿قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك...﴾ فذكر الوجه... ثم بعد ذلك يقول الأشاعرة أن الله يرى في الآخرة لاجهة. فلازم قولهم نفى الرؤية و بالتالي رد الأدلة التي استدلوها في البداية على اثباتها فجمعوا بين التردد الشك و التناقض في الأقوال و المعتقدات» (تناقض أهل الأهواء و البدع في العقيدة، ص ۱۸۹-۱۹۱).

یکی است و قسمت و جزء‌بردار نیست، در صفاتش شبیهی ندارد و در افعالش وحدانیت دارد، چنان‌که با سایر موجودات شباهت ندارد، و ضدی برای او نیست. بنابراین دیدگاه کسانی که خدا را جسم و عرض می‌دانند، باطل است؛ چرا که این دو محل و تکیه‌گاه اشیا می‌باشند و زمانی که بطلان آنچه به مخلوقات نسبت داده شده ثابت شد... گفتار آنها در نهایت به تعطیلی صفات خداوند منجر می‌شود و محور چرخ آسیاب توحید آنها، انکار حقیقت اسما و صفات خداوند می‌شود. توحید در نگاه اشاعرهٔ مرجئی مذهب، توحید ربوبی است و بر گفتار خداوند در قرآن استناد می‌شود که فرمود: «أيا من پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: آری». اشاعره می‌گویند: مگر خداوند نفرموده: آیا من خدای (اله) شما نیستیم؟ و اینان به توحید ربوبی خداوند اکتفا کرده و گمان برده‌اند اولین چیزی که بر انسان عاقل و بالغ در هنگام رسیدن به بلوغ شرعی واجب می‌شود، قصد یک عقیده صحیح است. به همین دلیل اشاعره گمان برده‌اند توحید همان معرفت با دقت نظر و فصد (میل) به آن است... بدین جهت در مشکل بزرگی افتاده‌اند؛ چراکه آنها توحید الهی را همان توحید ربوبی معنا کرده‌اند و فرق است بین این دو! در حقیقت آنها صفات خداوند عزوجل را از سویی نفی کرده و از دیگر سو در مقام اثبات برخی از آنها برآمده‌اند و این همان تناقض است.^{۲۶}

۲۶. «فالمرجئة تأخذ بنصوص الوعد و تهمل بنصوص الوعيد، و المعتزلة و الخوارج على عكس ذلك. فهم يقولون أن الناس لايتفاضلون في إيمانهم و أن برهم و فاجرهم في الإيمان سواء... فإيمان الملائكة و الرسل و الأنبياء و الناس جميعاً واحد لايتفاوت فيهما و أن العمل غير داخل في مسعى الإيمان عند المرجئة على ثلاثة أقوال: ۱. الإيمان هو المعرفة فقط، قول مرجئة الجهمية. ۲. الإيمان هو الإقرار باللسان، و هو قول مرجئة الكرامية. ۳. الإيمان هو التصديق فقط و هو قول جمهور المرجئة. و ذهب بعضهم إلى أن الإقرار شرط لإجراء الأحكام الدنيوية» (تناقض أهل الأهواء و البدع في العقيدة، ص ۱۸۹). «اما التوحيد عند الماتريدية فيعني أنه تعالى واحد في ذاته لا قسم له و لاجزاء له، واحد في صفاته لا شبيه له و واحد في أفعاله لا شريك له ... و واحد بالتوحد»

۹. یکی دیگر از نویسندگان وهابی در نقد اشاعره و ماتریدیه می‌نویسد:

زمانی که به سوی گروه کلاییه، اشاعره و ماتریدیه برویم، آنان را در حالی می‌یابیم که دقیقاً همان روش معتزله را در پیش گرفته‌اند، بدین معنا که (روش) عقلی را اصل قرار داده‌اند و نقل را فرع و تابع آن. ایشان در امور اعتقادی، امور مشتبّه عقلیه را قطعی قلمداد کرده‌اند و ادله کتاب و سنت را از ظنیات.

او سپس نمونه‌هایی را از علمای اشاعره نظیر ابن فورک، عبدالقاهر بغدادی، جوینی و غزالی نقل می‌کند و در ادامه می‌گوید:

با اینکه اشاعره و ماتریدیه در دلیل عقلی به عنوان اصل مقدم بر نقل، با معتزله همراه شدند، اما روش آنها در اصل مذکور متناقض و پیریشان است. شاهد آن تقسیماتی است که در حوزه اصول اعتقادی‌شان وجود دارد. نتیجه اینکه آنان در اثبات وجود خدا اسما و صفات الهی، عقل را دلیل حاکم قلمداد کرده و در بحث آخرت (معاد) مأموریت عقل را تعطیل کرده‌اند. ایشان در رؤیا سفر می‌کنند. اگر روش سلف صالح را پیش می‌کشیدند، می‌یافتند که هیچ منافات و تعارضی بین عقل صریح و نقل

عن الأَشْبَاهِ وَالْأَضْدَادِ وَ لَذَلِكَ بَطَلَ الْقَوْلُ فِيهِ بِالْجَسَمِ وَالْعَرَضِ؛ اِذَا هُمَا تَأْوِيلَا الْأَشْيَاءِ. وَ إِذْ ثَبَتَ ذَا، بَطَلَ تَقْدِيرُ جَمِيعِ مَا يُضَافُ إِلَيْهِ مِنَ الْخَلْقِ... . فَيُؤَدَّى قَوْلُهُمْ فِي النِّهَايَةِ إِلَى تَعْطِيلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. فَفُطِبَ رَحَى التَّوْحِيدِ عِنْدَهُمْ جُحْدَ حَقَائِقِ أَسْمَاءِ اللَّهِ وَ صِفَاتِهِ. وَ أَمَّا التَّوْحِيدُ عِنْدَ الْأَشَاعِرَةِ مِنَ الْمَرْجَةِ، فَهُوَ تَوْحِيدُ الرَّبُّوبِيَّةِ وَ يَسْتَدْلُونَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى﴾ فَيَقُولُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَقُلْ أَلَسْتُ بِأَلِهَتِكُمْ وَ اكْتَفَى مِنْهُمْ بِتَوْحِيدِ الرَّبُّوبِيَّةِ. فَهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَوَّلَ وَاجِبٍ عَلَى الْعَاقِلِ الْبَالِغِ بِاسْتِكْمَالِ سَنَنِ الْبُلُوغِ أَوْ الْحَلْمِ شَرْعاً، الْقَصْدُ إِلَى النَّظَرِ الصَّحِيحِ. فَزَعَمُوا أَنَّ التَّوْحِيدَ هُوَ الْمَعْرِفَةُ مَعَ النَّظَرِ وَ الْقَصْدِ إِلَى النَّظَرِ... . فَوَقَعُوا فِي خَلَلٍ كَبِيرٍ حَيْثُ جَعَلُوا تَوْحِيدَ الْأُلُوْهِيَّةِ هُوَ تَوْحِيدَ الرَّبُّوبِيَّةِ وَ شَتَّانَ بَيْنَ الْإِثْنَيْنِ! مَعَ نَفْيِهِمْ لَصِفَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ إِنْبَاتِهِمْ لِبَعْضِهَا وَ هَذَا عَيْنُ التَّنَاقُضِ عِنْدَهُمْ» (تَنَاقُضُ أَهْلِ الْأَهْوَاءِ وَ الْبِدْعِ فِي الْعَقِيدَةِ، ص ۳۲۴).

صحيح وجود ندارد.^{۲۷}

از آنچه بیان شد، روشن می‌شود که با این نگاه و روش جدید وهابیت، باید آینده مذاهب اربعه و سایر مذاهب کلامی اهل سنت را تیره و تار دید. بدین جهت علمای اهل سنت باید موضع خود را برای پیروانشان بیان کنند.

♦ دیدگاه علمای اهل سنت درباره وهابیت

پس از نقل دیدگاه وهابیان درباره مذاهب اهل سنت، اینک مناسب است دیدگاه برخی از علمای اهل سنت را درباره وهابیت بیان کنیم. علمای تمام مذاهب اهل سنت حتی مذهب حنبلی کتاب‌های فراوانی در نقد و رد شیوه‌ها و افکار و آرای وهابیان نوشته‌اند. نخستین کتاب *الصواعق الإلهية في الرد على الوهابية* است که برادر محمد بن عبدالوهاب که خود حنبلی بوده، نوشته است. کتاب‌های دیگر عبارت‌اند از: *صحيح شرح العقيدة الطحاوية* و کتاب *الإغاثة في جواز الاستغاثة* هر دو از حسن بن علی سقاف، *شفاء السقام* از تقی الدین سبکی، *فتنه وهابیت و الدرر السنية* از احمد زینی دحلان، *مخالفة الوهابية للقرآن و السنة* از عمر عبدالسلام، و ده‌ها کتاب دیگر. البته کتاب دیگری به نام *الرد على*

۲۷. «و إذا انتقلنا إلى الكلاية من الأشاعرة و الماتريدية، نجدهم يسلكون نفس المنهج الذي سلكه المعتزلة حيث جعلوا العقل أصلاً و النقل فرعاً تابعاً له، و جعلوا شبهاتهم العقلية، قطعية و أدلة الكتاب و السنة، ظنية في مسائل الاعتقاد» (منهج السلف و المتكلمين في موافقة العقل للنقل، ج ۲، ص ۴۵۲)؛ «و مع اتفاق الأشاعرة و الماتريدية مع المعتزلة في اعتبارها سموه العقل هو الأصل المقدم على النقل، لكن منهجهم في ذلك متناقض مضطرب يدل على ذلك تقسيمهم لأصول العقيدة فالحاصل أنهم جعلوا العقل في إثبات وجود الله و صفاته حاكماً، و في إثبات أمور الآخرة جعلوه عاطلاً و في الرؤيا مسافراً. و لو سلكوا منهج السلف الصالح، لعلموا أنه للمنافات و لاتعارض بين العقل الصريح و النقل الصحيح اصلاً» (منهج السلف و المتكلمين في موافقة العقل للنقل، ج ۲، ص ۴۵۹).

الوهابیة فی القرن العشرين نوشته شده که در آن از برخی نویسندگان قرن بیستم که فرقه وهابیت را نقد و بطلان افکار آنها را ثابت کرده‌اند، یاد شده است. یکی از نویسندگان معاصر اهل سنت که افکار و کتاب‌های محمد بن عبدالوهاب را نقد علمی کرده است، آقای حسن بن فرحان مالکی است. وی در کتاب د/عیته و لیس نبیاً به بیان حقایقی در بطلان این فرقه پرداخته است.^{۲۸} برای روشن شدن بیشتر گفتار برخی از نویسندگان را نقل می‌کنیم.

مولوی محمد عبدالجلیل می‌نویسد:

محمد بن عبدالوهاب نجدی برای ایجاد مذهب خود بعضی از مسائل را از طرف خود ساخته و اکثر مسائل را از کتب مذاهب مخالف اهل اسلام مانند خوارج و معتزله و غیر آنها جمع کرده و مذهب مستقل قرار داده و کتابی را در این باب به نام /توحید تألیف و مردم را بر پیروی از آن مجبور ساخته است. پس در باب عدم ایصال ثواب به ارواح اموات، مذهب معتزله را برگزیده و استدلال ایشان را اخذ کرده است. تعجب است از لامذهبان هند که با وجود ادعای عمل به حدیث، احادیث صحیحہ صریحه را با آنکه ادعای صحت آن را دارند، رها می‌کنند و استدلال معتزله را که شیخ محمد بن عبدالوهاب به آن تمسک کرده،^{۲۹} می‌پذیرند.

سپس دلایلی را از روایات و گفتار علما بر ایصال ثواب به اموات بیان می‌کند و در ادامه در سؤال هفتم می‌گوید:

چه می‌فرمایند علمای امت و مفتیان ملت آن حضرت ﷺ (کثرهم الله) اندرین مسئله که یا رسول الله و امثال آن گفتن، جایز است یا خیر؟ اگر

۲۸. دانشگاه ادیان ترجمه این اثر را عرضه کرده است.

۲۹. سیف المقلدین، ص ۳۷۸.

باشد، به کدام دلیل و اگر نباشد، به کدام دلیل. پس در این صورت گوینده آن گنهگار است یا کافر؟ بیّنوا لوجه الله أجرکم علی الله.

الجواب: أقول و من الله الوصول إلى ما هو المقبول عند العلماء الفحول که گفتن یا رسول الله و یا نبی الله در حضور روضه مقدسه و نایبانه، در هر دو حالت جایز و صحیح است و قائل آن نه گنهگار است و نه کافر، بلکه مکفر وی کافر است به موجب حدیث صحیحین که نسبت دهنده کفر به مسلمان را کافر می شمرد.

در این باره روایاتی را نقل می کند از جمله حدیث ابن ماجه و سنن نسائی را می آورد:

قال ابن ماجه قال أبو اسحق، هذا حدیث صحیح عن عثمان بن حنیف ان أعمی قال: یا رسول الله ادع الله أن یکشف لی بصری. قال: فانطلق فتوضاً ثم صلی رکعتین. ثم قال: اللهم إني أسئلك و أتوجه إليك بنبيك محمد ﷺ نبي الرحمة يا محمد إني أتوجه بك إلى ربك أن یکشف عن بصری. اللهم شفّعه فیّ. قال: فرجع و قد کشف الله عن بصره.

در این حدیث در غیبت آن حضرت به ندای یا محمد ﷺ تصریح شده. اگر ندای در غیبت آن حضرت صحیح است، در پس از رحلت آن حضرت نیز ثابت است؛ چنان که روایت شده که پس از رحلت آن حضرت، فردی برای برآورده شدن حاجت خود در زمان خلافت خلیفه سوم این دعا را خوانده و حاجت او برآورده شد. در شرح ابن ماجه آمده است:

و الحدیث يدلّ علی جواز التوسّل و الاستشفاع بذاته المکرم فی حیاته و أما بعد مماته، فقد روی الطبرانی فی الکبیر عن عثمان بن حنیف المتقدم أن رجلاً کان یختلف إلى عثمان بن عفان فی حاجة له فکان لا یلتفت الیه و لا ینظر فی حاجته. فلقی ابن حنیف فشکی

إليه. فقال له ابن حنيف أئت الميضاة. فتوضاً ثم أئت المسجد فصلّ ركعتين. ثم قل اللهم إني أسئلك و أتوجه إليك بنبينا محمد ﷺ نبي الرحمة يا محمد إني أتوجه إليك إلى ربك فتقضى حاجتي... .
این روایت طولانی است. محدث دهلوی در جذب القلوب آورده که ابن ابی شیبہ به سند صحیح آورده است که در زمان خلیفه دوم قحطی بود. شخصی نزد قبر شریف نبوی ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله استسق لأمتک؛ فانهم قد هلكوا... ۳۰.

افزون بر این در هر نماز بر پیامبر اکرم ﷺ سلام و تحیت داده می‌شود. پس تکفیرکنندگان در این صورت به مرتبه اعلای از کفر می‌رسند؛ زیرا الفاظ تحیات به نحو انشا صادر می‌شود، نه اخبار و حکایت از آن چیزی که در شب معراج بین آن حضرت و خدا و فرشتگان واقع شد. در در المختار می‌نویسد:

و يقصد بالفاظ التشهد معانيها مرادة له على وجه الإنشاء، كأنه يحيي الله و يسلم على نبيه و على نفسه و أوليائه لا الإخبار عن ذلك.

نویسنده سیف می‌گوید: در منادا به «یا» لازم نیست که مدخول «یا»، موجود باشد یا بشنود؛ زیرا در لغت و عرف عرب به کار رفته است و دخول «یا» بر مندوب در کلام عرب شایع است و مندوب به کسی گفته می‌شود که از دنیا رفته است و برای بزرگ شمردن مرگ او و اظهار دردمندی از «یا» استفاده می‌شود؛ مثل یا حسرتاه، یا مصیبتاه. و گاه برای اظهار اشتیاق و محبت گفته می‌شود: یا رسول الله. در مقدمه شرح عقیده /صفهانیه آمده است:

ابن تیمیه در برخی از عقاید، احکام، آیات مربوط به صفات خدا و احادیث وارد شده در ذیل آن آیات، توسل و وسیله قرار دادن برای

رسیدن به قرب خدا، رفتن برای زیارت قبور، سوگند بر طلاق و موارد دیگر، آرای ویژه‌ای دارد که در آنها مخالفت با جمهور علماست.^{۳۱}

حافظ ذهبی نیز می‌گوید: «من ابن تیمیه را معصوم نمی‌دانم، بلکه در مسائل اصول و فروع با او مخالفم».^{۳۲}

گفتنی است که ابن تیمیه برخلاف ضروریات دین و همچنین برخلاف شیوه و روش پیامبر و صحابه فتوا صادر کرد و مورد انزجار و براءت امت اسلامی قرار گرفت و علما حکم به گمراهی او کردند و توبه را بر او واجب دانستند و در نهایت او را به زندان افکندند.

۳۱. «و كانت لابن تیمیة آراء خالف فيها ما عليه جمهور العلماء في بعض العقائد والأحكام و في آيات الصفات و الأحاديث الواردة في التوسل و الوسيلة و شد الرحال لزيارة القبور و في الحلف بالطلاق و غير ذلك» (شرح العقيدة الاصفهانية، مقدمه).

۳۲. همان.

◆ منابع

۱. الإغاثة في جواز الإستغاثة: حسن بن علي سقاف، بی جا، بی تا.
۲. البدر الطالع: شوکانی، بی جا، بی تا.
۳. تناقض أهل الأهواء و البدع في العقيدة: عفاف حسن محمد مختار، رياض، بی تا.
۴. جهود علماء الحنفية في إبطال عقائد القبورية: شمس الدين السلفي، رياض، چاپ اول، بی تا.
۵. چگونگی شکل گیری مذاهب اسلامی: حسین رجبی.
۶. الدرّة المضيئة في الردّ على ابن تیمیّة: نور الدين هروی حنفی، بیروت: دارالکتب، بی تا.
۷. الدرر السنية في الأجوبة النجدية: سليمان بن صالح الخراشي، دار العربية للموسوعات، بی جا، بی تا.
۸. دفع شبهة من شبه و تمرّد: ابن جوزی، دارالنووی، بی جا، بی تا.
۹. الرسالة الواضحة في الرد على الاشاعرة: ابن حنبلي، رياض: مكتبة الرشد، بی تا.
۱۰. السلفية بين أهل السنة و الإمامية: سيد محمد كنيزي، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۱۱. سيف المقلدين على أعناق المنكرين: عبدالجليل خليل، بی جا، بی تا.
۱۲. شرح العقيدة الواسطية لابن تیمیّة: شرح محمد بن صالح عثيمين، بی جا، ۱۴۲۸ق.
۱۳. شرح العقيدة الاصفهانية: تقی الدين ابن تیمیّة، بی جا، بی تا.
۱۴. شفاء السقام في زيارة خير الأنام: تقی الدين سبكي، حيدرآباد، بی تا.
۱۵. صحيح شرح العقيدة الطحاوية: حسن بن علي سقاف، اردن: دار الامام النووی، بی تا.
۱۶. الفتاوى الحديثية: ابن حجر هيثمي، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۱۷. الفرق بين الفرق: بغدادی، بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
۱۸. الآلئ البهية في شرح عقيدة الطحاوي: سفاريني، بی جا، بی تا.
۱۹. مجموع الفتاوى: شيخ الاسلام ابن تیمیّة، بیروت: دارالکتب العلمية، بی تا.
۲۰. مجموعة فتاوى و مسائل العثيمين: محمد بن صالح عثيمين، رياض، بی تا.
۲۱. ملل و نحل: جعفر سبحانی، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام، بی تا.
۲۲. منهج السلف و المتكلمين في موافقة العقل للنقل: جابر ادريس علي امير، اضواء السلف، بی جا، بی تا.
۲۳. موقف ابن تیمیّة من الأشاعرة: عبدالرحمن بن صالح محمود، رياض: مكتبة الرشد، بی تا.